

## مر یا من؟

### پیشنهادی درباره تصحیح یک بیت از شاهنامه

دکتر چنگیز مولایی<sup>۱</sup>

#### چکیده

یکی از مسائل مهم و اساسی در تصحیح متن‌های کهن فارسی که همواره باید مورد توجه قرار گیرد، شناسایی ضبط‌های کهن کاذب در دستنویس‌هاست که گاه به خاطر ریخت کاملاً فریبنده خود، مصحح را از تشخیص ضبط اصلی باز می‌دارند. ضبط «مرین» در مصراع ثانی بیت نخست از ابیات

اگر کشته گشتی تو در چنگ اوی      مرین گرز و این مغفر کینه‌جوی  
چگونه کشیدی به مازندران      کمند و کمان، تیر و گرز گران

در شاهنامه فردوسی، یکی از این ضبط‌های به ظاهر کهن است که از میان دوازده دستنویس اصلی مورد استفاده آقای دکتر خالقی مطلق در تصحیح دفتر دوم، فقط در دستنویس فلورانس آمده و به عنوان قرائت دشوار به متن برده شده است؛ در حالی که در یازده دستنویس اصلی دیگر (به علاوه در دستنویس سن ژوزف) به جای «مرین» ضبط «منین» آمده است که صحت و اصالت آن را شواهد و قرائن متعددی تأیید می‌کنند که در حد امکان در مقاله حاضر گزارش شده‌اند.

**کلیدواژه‌ها:** شاهنامه فردوسی، مرین، منین، تصحیح.

#### مقدمه

منزل نخست از هفت‌خان رستم در واقع توصیف کارزار رخس با شیر درنده‌ای است که قصد دارد نخست اسب و آنگاه پهلوان به خواب رفته در کنار نیستان را بشکورد، اما رخس در این پیکار بر هم‌وردش ظفر می‌یابد و هلاکش می‌کند. رستم چون از خواب بیدار می‌شود و از ماجرا آگاه می‌گردد، خطاب به رخس می‌گوید:

۱- دانشیار فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه تبریز cmowlace@yahoo.com

چنین گفت با رخس کای هوشیار      که گفتت که با شیر کن کارزار؟  
 اگر کشته گشتی تو در چنگ اوی،      مرین گرز و این مغفر کینه جوی،  
 چگونگی کشیدی به مازندران      کمند و کمان، تیر و گرز گران؟

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۲/۲-۲۳، ب ۲۹۵-۲۹۷)

در بیت دوم از ابیات فوق، قرائت « مرین » را آقای دکتر خالقی مطلق از روی اقدم نسخ، یعنی دستنویس فلورانس، مورخ ۶۱۴ ه. برگزیده است. در دستنویس‌های دیگر از جمله دستنویس ل (لندن، مورخ ۶۷۵ ه.)، ب (کتابخانه دولتی برلین، مورخ ۸۹۴)، ل<sup>۳</sup> (دستنویس سوم لندن، مورخ ۸۴۱ ه.)، لن<sup>۲</sup> (دستنویس دوم لندن گراد، مورخ ۸۴۹ ه.)، س<sup>۲</sup> (دستنویس دوم طویقاپو سرای در استانبول، مورخ ۹۰۳ ه.) به جای « مرین » ضبط « من این » آمده است که مصححان طبع مسکو (ج ۲، ص ۹۲، ب ۳۰۲) نیز همین ضبط را اختیار کرده‌اند. هرگاه بر اساس ضبط استاد خالقی مطلق به بررسی مسائل دستوری این سه بیت پردازیم، آنچه که در وهله نخست حائز اهمیت خواهد بود، تعیین فاعل فعل « کشیدی » در بیت سوم است. مصحح فاضل و دانشمند شاهنامه، ضمن بحثی مختصر در باره فعل « کشیدی » و توجیه ضبط « مرین »، اظهار کرده است که « در کشیدی شناسه اول شخص مفرد حذف شده است، یعنی کشیدی به جای کشیدمی آمده است و از این رو در مصراع ۲۹۶ نویش « مرین » که تنها در ف آمده است بر « من این » در دستنویس‌های دیگر برتری دارد، چون با وجود شناسه حذف شده در بیت ۲۹۷ دیگر نیازی به ذکر فاعل، یعنی من نیست » (نک. خالقی مطلق، ۱۳۸۹، بخش یکم، ص ۴۱۷).

در مورد توضیح استاد خالقی مطلق، دو نکته را باید در نظر داشت: نخست این که در این یادداشت، مشخص نشده است که شناسه فعل « کشیدی » به کدام قرینه حذف شده است؛ دیگر این که بر خلاف اظهارات ایشان، به نظر می‌رسد که اگر شناسه فعل « کشیدی » حذف نمی‌شد و فعل به صورت « کشیدمی » می‌آمد، در آن صورت نیازی به ذکر فاعل نبود، اما با حذف شناسه، حضور فاعل برای تعیین شخص و شمار فعل کاملاً ضروری است و عدول از آن جایز نیست. نمونه‌هایی که ذیلاً از شاهنامه و دیگر متن‌های کهن فارسی نقل می‌شود، به خوبی این موضوع را تأیید و تصدیق می‌کند (در این نمونه‌ها، فعل و ضمیر

منفصل یا متصلی که به جای شناسه‌ها، شخص و شمار فعل را معین می‌کند، با قلم سیاه نشان داده شده- است):

چُنین داد پاسخ مر او را فرود      که این داستان من ز مادر شنود

(فردوسی، ۱۳۸۶: ج ۳، ص ۳۸؛ ب ۱۷۶)

دل شاه ترکان چُنان کهم شُنود      همیشه به رنج از پی آز بود

(همان: ج ۴، ص ۴، ب ۱۶)

چو چشمش به روی گرامی رسید      از اسپ اندر آمد چُنان کهام شنید

(همان: ص ۵۵، ب ۸۵۶)

چو داند کهم کوس بر پیل بست      سم اسپ ایشان کند کوه پست

(همان: ج ۵، ص ۱۰۱، ب ۲۶۰)

که من خواستی کایزد دادگر      ندادی مرا این خرد، وین هنر

(همان: ص ۱۰۸، ب ۳۲۸)

به دین خدا، ای گو اسفندیار      به جان زیر آن گرامی سوار

که اکنون فرود آمد اندر بهشت      که من سوی لهراسب نامه نبشت

(همان: ص ۱۳۶، ب ۶۵۲-۶۵۳)

اگر من نرفتی به مازندران      به گردن بر آورده گرز گران

(همان: ص ۳۵۳، ب ۷۳۰)

« دیگر جوان گفت: خدایا تو می‌دانی که من شوانی کردی، هر شب که در آمدی نخست پیر پدر

خود را طعام دادی، آنگاه با فرزندان خود طعام خوردی » (ابوبکر عتیق نیشابوری، ۱۳۴۷: ۲۱۲).

« همه روزه ماکان متأسف بود که من طاهر را بدیدی تا خدمتی کردم بدان نیکویی که او کرد »

(تاریخ سیستان، ۱۳۸۷: ۳۱۴).

« ای کاشکی افعی آن چاه مرا بخوردی تا من بدین غمان گرفتار نیامدی » (ابوبکر عتیق نیشابوری،

۱۳۴۷: ۱۵۳).

« اگر دستم چنان نبودی، من عکرمه و بوجهل هر دو را بکشتی » (همان: ۱۰۳؛ در نسخه اساس، فعل به همین صورت آمده، اما مرحوم دکتر مهدوی آن را به صورت « بکشتمی » تصحیح کرده است).

« اگر ما او را بیافتی، بر وی مهربان‌تر از مادر و پدر بودی » (همان: ۱۷۸).

تطبیق و مقابله هر یک از این شواهد با ابیات مورد بحث شاهنامه که از لحاظ ساختار کاملاً با هم منطبق‌اند، تردیدی برجای نمی‌گذارد که در مصراع « چگونه کشیدی به مازندران » نیز حذف شناسه فعل کشیدی - اگر بواقع چنین حذفی اتفاق افتاده باشد - باید به قرینه ضمیری مقدم بر فعل اعمال شده باشد و همین امر به گونه‌ای می‌تواند در مصراع « مرین/من/این گرز و این مغفر کینه‌جویی » دلیلی بر اصالت ضبط « من این » (براساس تعدادی از دستنویس‌های شاهنامه) و برتری آن بر ضبط « مرین » (در دستنویس فلورانس) باشد، به شرط آن‌که یافته‌های زبان‌شناسی نیز نتیجه حاصل از این بررسی تطبیقی را تأیید کند.

پژوهشگرانی که درباره حذف شناسه‌های افعال در متون کهن پارسی، نکاتی را متذکر شده‌اند، غالباً این حذف را یا جزء اختصاصات نحوی زبان فارسی در عهد سامانیان و غزنویان تلقی کرده‌اند (نک. ملک الشعرا، بهار، ۱۳۶۹: ۱/۳۶۶) و یا آن را از جمله مختصات سبک نویسندگان به شمار آورده و یادآور شده‌اند که این گونه استعمال افعال در همه آثار برجای مانده از قرن چهارم تا اوایل قرن هفتم وجود ندارد، در بعضی از آثار به ندرت دیده می‌شود و در بعضی دیگر وجه استعمالی شایع است (نک. نائل خانلری، ۱۳۶۹: ۳۸۸). اما واقعیت این است که این تحلیل، صرفاً یک تحلیل توصیفی است و غیبت شناسه‌ها را در ساختمان این دسته از افعال توجیه نمی‌کند. هرگاه در ساختار عبارات و جملاتی که به عنوان شاهد نقل شده‌اند، دقت کنیم، سه نکته بسیار مهم روشن خواهد شد: اولاً حذف شناسه‌ها فقط در ساختمان افعال ماضی اتفاق افتاده است؛ ثانیاً افعالی که بنا بر شواهد موجود در متن‌های دوره سامانیان و غزنویان، شناسه‌های خود را از دست داده‌اند، غالباً جز افعال متعدی هستند؛ ثالثاً در غیبت این شناسه‌ها، نقش و کارکرد آنها به ضمائر مقدم بر فعل انتقال یافته است. به عبارت دیگر شخص و شمار فعل، از روی این ضمائر مشخص می‌شود. هرگاه این سه ویژگی را با مختصات ساخت فعل ماضی متعدی در دستگاه فعل ایرانی میانه غربی (فارسی میانه و پهلوی اشکانی) مقایسه کنیم، تصور نمی‌کنم تردیدی در باره ارتباط و پیوستگی آنها به

وجود آید. پیش‌تر استاد ابوالقاسمی (۱۳۷۵: ۲۰۱-۲۰۲) ضمن بحثی مختصر در دستور تاریخی زبان فارسی، آن دسته از افعال ماضی را که به جای شناسه، ضمیر منفصل، کننده آنها را مشخص می‌کند، جز افعالی به شمار آورده‌است که به روش فعل‌های ایرانی میانه غربی ساخته شده‌اند، اما بررسی دقیق شواهد نشان می‌دهد که موضوع فراتر از این است و صرفاً به ساخت این افعال به روش فعل‌های ماضی متعدی فارسی میانه، محدود نمی‌شود. گذشته از این تنها ضمایر منفصل نیستند که به جای شناسه‌ها بر کننده افعال دلالت می‌کنند، بلکه ضمایر متصل نیز نقش فعالی بر عهده دارند. لازم به توضیح است که دردستگاه فعل ایرانی میانه غربی با توجه به لازم و متعدی بودن افعال، دو نوع فعل ماضی مطلق با دو ساخت مجزا وجود داشته‌است: فعل ماضی لازم و فعل ماضی متعدی.

**الف) فعل ماضی لازم از ماده ماضی لازم و صیغه‌های مختلف فعل مضارع از ریشه h-(a) «بودن»** ساخته می‌شد، در صیغه سوم شخص مفرد، ماده ماضی به تنهایی به کار می‌رفت؛ مثلاً صرف فعل *raft* به این شرح بوده است:

|              |                        |             |                          |
|--------------|------------------------|-------------|--------------------------|
| اول شخص مفرد | <i>raft hēm</i> «رفتم» | اول شخص جمع | <i>raft hēm</i> «رفتیم»  |
| دوم شخص مفرد | <i>raft hē</i> «رفتی»  | دوم شخص جمع | <i>raft hēd</i> «رفتید»  |
| سوم شخص مفرد | <i>raft Ø</i> «رفت»    | سوم شخص جمع | <i>raft hēnd</i> «رفتند» |

**ب) فعل ماضی متعدی به کمک عامل (agent) و ماده ماضی متعدی ساخته می‌شد، ماده ماضی بدون آنکه دستخوش تغییری گردد، به صورتی واحد برای همه شخص‌ها و شمارها به کار می‌رفت و شخص و شمار فعل از روی عامل یا همان فاعل منطقی تشخیص داده می‌شد. هنگامی که ضمیر شخصی، عامل فعل واقع می‌شد، می‌توانست به هر دو صورت متصل و منفصل ظاهر شود. مثلاً صیغه اول شخص مفرد «گفتم» را گوینده می‌توانست به هر دو صورت *man guft* و *u-m guft* (من گفت / م گفتم = گفتم، در اصل «گفته شد به وسیله من») به کار ببرد (برای آگاهی بیشتر نک. Salemman, ۱۸۹۵-۱۹۰۱: s. ۱۸۰-۱۸۲; Brunner, ۱۹۷۷: pp. ۳۱۴; آموزگار - تفضلی، ۱۳۷۳: ۶۶-۶۷؛ ابوالقاسمی، ۱۳۷۵: ۱۷۳؛ همو، ۱۳۷۶: ۵۴/۲) بنا بر این صرف فعل ماضی متعدی *guft* «گفت» با ضمایر منفصل شخصی به شرح زیر بوده‌است:**

|              |                 |             |                                    |
|--------------|-----------------|-------------|------------------------------------|
| اول شخص مفرد | man guft «گفتم» | اول شخص جمع | amāh guft «گفتیم»                  |
| دوم شخص مفرد | tō guft «گفتی»  | دوم شخص جمع | ašmāh guft «گفتید»                 |
| سوم شخص مفرد | awē guft «گفت»  | سوم شخص جمع | awēšān guft «گفتند» <sup>(۱)</sup> |

شبهات و همانندی این ساخت با آنچه که در متون کهن فارسی دیده می‌شود و محققان اغلب در شواهد مربوط به آن، شناسه فعل را محذوف دانسته‌اند، انکار ناپذیر و رابطه و پیوستگی آنها مسلم است. بنابر این می‌توان یقین داشت که در ساخت‌هایی نظیر «من...شنود» (در بیت «چنین داد پاسخ مرا/ او را فرود/ که این داستان من ز مادر شنود») در اصل شناسه‌ای - البته در مفهوم متعارف خود - با فعل همراه نبوده‌است تا حذف شود. تصور می‌کنم این ساخت در واقع بازمانده همان ساخت فعل ماضی متعدی ایرانی میانه غربی است که با تغییرات و تحولات، البته با کاربردی محدودتر به فارسی دری رسیده - است؛ به این ترتیب که به دنبال تحول تدریجی زبان فارسی به هنگام انتقال و گذر از دوره میانه به دوره جدید، ساخت فعل ماضی متعدی و قواعد مربوط به آن به تدریج در زبان فارسی دری متروک شد. از ماده ماضی، خواه لازم یا متعدی و شناسه‌های فعل مضارع، ساخت جدیدی از فعل ماضی ساده پدید آمد و جانشین هر دو ساخت لازم و متعدی دوره میانه شد. با این همه نباید فراموش کرد که تحول زبان امری بطیء و تدریجی است؛ از این رو کاملاً منطقی است پذیرفته شود که زوال فعل ماضی متعدی ایرانی میانه غربی، در زبان فارسی یکباره اتفاق نیفتاده، بلکه در برخی از مناطق ایران، در کنار ساخت جدید فعل ماضی، به عنوان یک مقوله کهن، اما رو به زوال دستوری، همچنان دوام داشته است، به گونه‌ای که گاه شعرا و نویسندگان آثار پارسی، به استعمال آن اقبال می‌نموده‌اند. طبیعتاً در این ساخت، مطابق الگوهای کهن، شناسه فعل نقشی در تشخیص شخص و شمار فعل برعهده نداشت،<sup>(۲)</sup> بلکه این مقوله‌ها را فاعل منطقی عبارات که به صورت ضمیر (منفصل یا متصل) پیش از فعل ذکر می‌شد، مشخص می‌کرد. مثلاً در عبارت «اگر ما او را بیافتی، بر وی مهربان‌تر از مادر و پدر بودی»، ضمیر منفصل «ما» در آغاز عبارت نشان می‌دهد که فعل‌های «بیافتی» و «بودی» هر دو، فعل ماضی تمنایی (در مفهوم شرطی) اول شخص جمع و برابر با صیغه‌های «بیافتیمی» و «بودیمی» بوده‌اند. شاید ذکر این نکته خالی از فایده نباشد که متروک شدن تدریجی ساخت فعل ماضی متعدی و به تبع آن فراموش شدن قواعد دقیق مربوط

به آن، سبب شده‌است که در فارسی دری، گاه برخلاف اصول دستوری، فعل ماضی لازم نیز به روش فعل ماضی متعدی دورهٔ میانه ساخته شود، چنان‌که در بیت

اگر من نرفتی به مازندران      به گردن برآورده گرز گران

با اینکه فعل « نرفتی » لازم است، همانند فعل ماضی متعدی صرف شده و شخص و شمار آن را عامل یا فاعل منطقی « من » مشخص کرده‌است. بدین ترتیب اگر حدس ما دربارهٔ احتمال دوام و استمرار ساخت فعل ماضی متعدی ایرانی میانهٔ غربی، چند گاهی در کنار ساخت جدید فعل ماضی مطلق در زبان فارسی پذیرفتنی باشد، در آن صورت ضبط « من...کشیدی » در دو بیت مورد بحث از شاهنامه، یعنی

اگر کشته گشتی تو در چنگ اوی      من این گرز و این مغفر کینه‌جوی

چگونه کشیدی به مازندران      کمند و کمان تیر و گرز گران

در دستنویس‌های ل، ب، ل، ل<sup>۲</sup>، ل<sup>۳</sup>، س<sup>۲</sup> به خاطر ضرورت ملازمت یک ضمیر شخصی با فعل ماضی متعدی به عنوان عامل فعل و مشخص کنندهٔ شخص و شمار آن، قطعاً قرائتی کهن‌تر و بالطبع مرجح بر ضبط « مرین » در دستنویس فلورانس است.

### یادداشت‌ها

۱- ساخت فعل ماضی متعدی در فارسی میانه در واقع صورت تحوّل یافتهٔ نوعی ساخت مجهولی در زبان‌های باستانی ایران است که در کنار ساخت‌هایی چون ماضی مطلق (Aorist)، ماضی استمراری (Imperfect) و ماضی نقلی (Perfect) برای بیان وقوع فعل در زمان گذشته به کار می‌رفت و شواهدی از کاربرد آن هم در کتیبه‌های فارسی باستان و هم متون اوستایی برجای مانده‌است. در این ساختار نحوی، هر جمله‌ای از یک نایب فاعل (اسم یا ضمیر خواه منفصل یا متصل) که در اصل مفعول منطقی جمله بود و یک عامل که بر فاعل منطقی دلالت می‌کرد و یک صفت مفعولی از ریشه‌ای متعدی تشکیل می‌یافت. نایب فاعل یا همان مفعول منطقی در حالت فاعلی، عامل یا فاعل منطقی در حالت مضاف‌الیهی و صفت مفعولی که در حکم فعل جمله بود، منطبق با نایب فاعل در حالت فاعلی به کار می‌رفت. مثال از فارسی باستان (کتیبهٔ بیستون، ستون ۱ سطر ۲۷): *ima taya manā kartam*: «این [است] آنچه بوسیلهٔ من کرده شد (= آنچه من کردم)». در این عبارت *taya* ضمیر موصولی در

حالت فاعلی مفرد خنثی، در اصل مفعول منطقی جمله است که فعل بر آن واقع شده است؛ *manā* ضمیر اول شخص مفرد، عامل یا فاعل منطقی است که در حالت اضافی به کار رفته است (به همین مناسبت در فارسی میانه هم تمامی ضمائری که عامل واقع می‌شوند، جزء ضمائر غیر فاعلی هستند) و *kartam* صفت مفعولی از ریشه *kar-* «کردن» حکم فعل جمله را دارد که منطبق با نایب فاعل یا همان مفعول منطقی، در حالت فاعلی مفرد خنثی استعمال شده است؛ قس. *ima taya adam akunavam* «این [است] آنچه من کردم» (کتیبه بیستون، ستون ۱ سطر ۷۲). در عبارت اخیر، بر خلاف عبارت پیشین، *taya* مطابق روال طبیعی کلام، مفعول صریح جمله است، *adam* ضمیر اول شخص مفرد، فاعل جمله و *akunavam* فعل ماضی استمراری اول شخص مفرد گذرا از ریشه *kar-* «کردن» است. مثال از اوستایی:

*yat mē auuauuat daēuuaiiasnanāṃ nijatēm yaθa sārēma varsanāṃ barāmi* که به وسیله من از دیویسانان به آن اندازه کشته شده است (= من به آن اندازه از دیویسانان کشته‌ام) که موهایی که بر سر دارم» (یشت ۵ بند ۷۷). در عبارت اخیر اوستایی نیز ضمیر اول شخص *mē* در حالت مضاف‌الیه، عامل یا فاعل منطقی جمله است و *nijatēm* صفت مفعولی در حالت فاعلی مفرد خنثی، برای بیان وقوع فعل در زمان گذشته استعمال شده است (در باره این ساخت در زبان‌های فارسی باستان و اوستایی نک. ۲۴۱: ۱۹۰۹; Reichelt, ۱۹۰۹: ۸۸; Kent ۱۹۵۳). در تحول از دوره باستان به دوره میانه ساخت‌های افعال ماضی مطلق، استمراری و ماضی نقلی به طور کلی در زبان فارسی متروک شد و کاربرد صفت مفعولی برای بیان وقوع فعل در زمان گذشته، جایگزین ساخت‌های دیگر گردید و به همین لحاظ صفت‌های مفعولی دوره باستان در دوره میانه به عنوان ماده ماضی مورد استفاده قرار گرفت.

۲- در فارسی میانه، شناسه‌هایی که بعد از افعال ماضی متعلی ظاهر می‌شدند، در واقع ربطی به فاعل منطقی نداشتند و به جای مطابقت با فاعل جمله با مفعول منطقی مطابقت می‌کردند؛ مثلاً در جمله *man mardān dīd hēnd* «مردان به وسیله من دیده شدند (= من مردان را دیدم)» *man* ضمیر غیر فاعلی اول شخص مفرد، عامل یا فاعل منطقی جمله، *mardān* فاعل دستوری و مفعول منطقی و *dīd* فعل ماضی متعلی اول شخص مفرد (به قرینه *man*) و *hēnd* شناسه فعل است که به جای مطابقت با *man* با مفعول جمله یعنی *mardān* مطابقت کرده و به همین جهت به صیغه سوم شخص جمع آمده است. در این ساخت، هرگاه اسم مفرد یا ضمیر سوم شخص مفرد و یا جمله پیرو مفعول



واقع می‌شد، بعد از فعل ماضی متعدی شناسه ذکر نمی‌شد؛ مانند *man mard dīd* «مرد به وسیله من دیده شد = من مرد را دیدم». در این عبارت چون *mard* اسم مفرد است، بعد از فعل شناسه نیامده است.

### کتابنامه

- آموزگار، ژاله و تفضلی، احمد. (۱۳۷۳). *زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن*. تهران: انتشارات معین.
- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۷۵). *دستور تاریخی زبان فارسی*. تهران: انتشارات سمت.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۷۶). *راهنمای زبان‌های باستانی ایران*. ج ۲. تهران: انتشارات سمت.
- بهار، محمد تقی (ملک الشعرا). (۱۳۶۹). *سبک شناسی*. ج ۱. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- تاریخ سیستان*. (۱۳۸۷). به تصحیح محمد تقی بهار (ملک الشعرا). تهران: انتشارات معین.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۹). *یادداشت‌های شاهنامه*. تهران: مرکز دایره المعارف اسلامی.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دایره المعارف اسلامی.
- \_\_\_\_\_ . (۱۹۶۳). *شاهنامه*. متن انتقادی تحت نظر ی. ا. برتلسن. ج ۲. مسکو.
- قصص قرآن مجید*. (۱۳۴۷). (برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری). به تصحیح یحیی مهدوی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۶۹). *تاریخ زبان فارسی*. تهران: نشر نو.
- Brunner, C. J., (۱۹۷۷), *A Syntax of Western Middle Iranian*, Carava Books, Delmar, New York.
- Kent, R.G., (۱۹۵۳), *Old Persian, Grammar, Texts, Lexicon*, New Haven.
- Reichert, H., (۱۹۰۹), *Awestisches Elementarbch*, Hiedelberg.
- Salemann, C., (۱۸۹۵-۱۹۰۱), *Mittelpersisch, Grundriss der Iranischen Philologie*, B.۱, Strassburg.